

تبیین مناسبات احزاب دولتی و مجالس نوزدهم و بیستم

در ساختار سیاسی پهلوی دوم

علیرضا سمیعی اصفهانی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

علی محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی

چکیده

نظام سیاسی پهلوی دوم همانند هر حکومت دیگری، از بنیان‌های نظری و ایدئولوژیکی خاص خود برخوردار بود که بر پایه آن تلاش می‌کرد تا مشروعیت سیاسی خود را تأمین نماید. یکی از مهم‌ترین ابزارها در راستای تحقق این هدف، تشکیل «احزاب دولتی» یا «دستوری» بود. اما این فکر تا سال ۱۳۳۵ هـ.ش. هم‌چنان در اذهان باقی ماند تا اینکه به دستور شاه، اسدالله علم در اردیبهشت ۱۳۳۶، مسئولیت تأسیس «حزب مردم» را بر عهده گرفت. یک سال بعد، دومین حزب دولتی با نام «ملیون» توسط نخست‌وزیر وقت منوچهر اقبال، موجودیت خود را اعلام کرد. بدین ترتیب، کارکرد نهادی انتخابات و مجلس در جهت حفظ حکومت استبدادی شاه، تغییر یافت. اوج فعالیت حزبی احزاب مردم و ملیون در سال ۱۳۳۹، مقارن با انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی پدیدار شد. در دوره بیستم انتخابات مجلس شورای ملی، علی‌رغم قول شاه مبنی بر انتخابات آزاد، حزب اکثریت که نهادهای اجرایی را در اختیار داشت، در انتخابات تقلب نمود و با اعتراض‌های شدید نسبت به این امر، شاه انتخابات را باطل اعلام کرد.

پرسش اصلی نوشتار حاضر، آن است که احزاب دولتی دهه ۱۳۳۰، چه جایگاه و کارکردی در حاکمیت سیاسی دوره پهلوی دوم داشتند؟ و در سطح پایین‌تر، اینکه رابطه آن‌ها با مجالس قانون‌گذاری نوزدهم و بیستم چگونه بود؟ بر این اساس، هدف پژوهش پیش‌رو، آن است که با بهره‌گیری از نظریه هانتینگتون در خصوص نهادسازی سیاسی از بالا جهت حل بحران مشارکت و مشروعیت سیاسی در کشورهای در حال توسعه، به پرسش فوق پاسخ دهد. روش پژوهش، کیفی و از نوع تبیین علی، روش تحلیل آن، توصیفی - تحلیلی و روش انجام، اسنادی با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است. **کلیدواژه‌ها:** حکومت پهلوی، احزاب سیاسی دولتی (مردم و ملیون)، مجلس، بحران مشارکت، بحران مشروعیت.



مقدمه

ساختار نظام سیاسی پهلوی دوم بر محور شخصیت شاه شکل گرفته بود و حول محور سیاست‌گذاری‌های شخصی وی می‌چرخید. یکی از اقداماتی که شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در راستای تار و مار کردن احزاب مستقل و نیمه‌مستقل از جمله حزب توده و جبهه ملی انجام داد، تأسیس احزاب دولتی بود. بسیاری از احزاب ایران در سدهٔ اخیر، دستوری و دولت‌ساخته بوده‌اند. این احزاب به دلیل غیرمردمی بودن، خودجوش نبودن، نداشتن پایگاه‌های مستقل و طی نکردن فرایند شکل‌گیری از پایین به بالا، انحرافی اساسی در مسیر تحزب واقعی در ایران به وجود آورده و موجبات بی‌اعتمادی و بدبینی بیشتر مردم را به احزاب فراهم ساخته‌اند. احزاب دستوری عمدتاً در تاریخ صدسالهٔ اخیر ایران در سه قالب، ظاهر شده‌اند؛ احزابی که متکی به یک شخصیت بوده و بر محور فردی شکل گرفته‌اند؛ احزابی که با سفارش نظام حاکم توسط کارگزاران سرشناس به وجود آمده‌اند؛ احزابی که بنا بر شرایط ویژهٔ سیاسی پدیدار شده و به عبارتی احزاب واکنشی‌اند. احزاب دستوری یا فرمایشی که احزاب دولت‌ساخته نیز جزو آن‌هاست، به آن دسته از احزابی گفته می‌شود که ریشه‌های عمیق اجتماعی ندارند و برحسب انگیزهٔ فردی، طبقاتی، یا خارجی به وجود آمده‌اند. این‌گونه احزاب، فاقد تشکیلات منسجم حزبی هستند و ایدئولوژی مدونی ندارند. گردآوری اعضا و ایجاد ایمان حزبی و ایدئولوژیک در این نوع احزاب با مشکلات فراوانی مواجه است. این احزاب را از آن جهت دستوری می‌نامند که پایه‌های آنان طبیعی نبوده و از بطن شرایط اجتماعی سرچشمه نگرفته است. منافع گروهی و طبقاتی افراد و باندهای سیاسی و اقتصادی، عامل ایجاد این‌گونه احزاب هستند.^۱ دو حزبی که در دههٔ ۱۳۳۰ تشکیل شد، حزب ملیون و مردم بودند که هدف از تشکیل آن‌ها پرکردن خلأ ناشی از نبود احزاب و البته ورود به مجلس و تأثیرگذاری بر مصوبات مجلس نوزدهم و بیستم بود.

حال، پرسش اصلی نوشتار حاضر، این است که احزاب دولتی دههٔ ۱۳۳۰ چه جایگاه و کارکردی در حاکمیت سیاسی دورهٔ پهلوی دوم داشتند؟ و در سطح پایین‌تر، اینکه رابطهٔ آن‌ها با مجالس قانون‌گذاری نوزدهم و بیستم چگونه بود؟ فرض بر این است که با توجه به شخصی بودن حکومت و خصلت فرمایشی احزاب این دوره، بالطبع مجالس مزبور نیز فرمایشی شده و مصوبات آن‌ها عمدتاً در جهت منافع حکومت و شخص شاه بود؛ به عبارت دیگر، قصد حکومت از تشکیل چنین احزابی، در دست گرفتن نبض فعالیت‌های سیاسی جامعه و پُر کردن خلأ ناشی از نبود احزاب آزاد و رخوت شدید مجالس پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

نظریهٔ نوسازی سیاسی هانتینگتون

در این بخش، نوسازی سیاسی و به‌ویژه ضرورت نهادمندی سیاسی از دیدگاه هانتینگتون، برگرفته از کتاب *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی* (۱۳۷۵)، تشریح می‌شود. هانتینگتون بر این اعتقاد است که کشورهای جهان سوم فاقد نهادمندی هستند. نیروهای اجتماعی، نیرومند، ولی نهادهای سیاسی،

۱. تبریزنیا، مجتبی، *علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران* (تهران: مرکز نشر بین‌المللی، ۱۳۷۱)؛ ص ۲۴۶.

سست هستند. در این کشورها قوای مقننه و اجرائیه، مراجع عمومی و احزاب سیاسی هم‌چنان شکننده و بی‌سازمان برجای مانده‌اند. رشد دولت از تکامل جامعه واپس مانده است. عدم تکامل نهادهای سیاسی در کشورهای جهان سوم باعث می‌گردد که اشتراک سیاسی شهروندان جذب و جهت‌دهی نداشته باشد. «یک سازمان یا خط مشی سیاسی، کارش این است که برای نگاه‌داشتن سامان اجتماعی و رفع درگیری‌ها و گزینش رهبران با اقتدار چاره‌جویی کند». این مسئله، باعث هرج و مرج و آشوب اجتماعی و سیاسی می‌گردد. فقدان نهادهای سیاسی قدرتمند هم‌چنین باعث می‌شود که «قواعد مشترک بازی» برای بازیگران تعریف و اجرا نگردد. وقتی یک سازمان و نهاد قدرتمند در جامعه‌ای قواعدی برای کنترل و مهار جامعه و گروه‌های اجتماعی تعریف نکند، گروه‌ها هرکدام خود قواعدی برای خود تعریف می‌کنند؛ یعنی در کشورهای جهان سوم هر گروه، قواعد خاص خود را دارد. عرصه سیاسی رویارویی گروه‌های مختلف، با قواعد مختلف می‌باشد؛ به همین خاطر، رویارویی میان گروه‌های سیاسی، عریان است؛ یعنی رقابت افراد، خانواده، گروه‌های مذهبی و نژادی با همدیگر، خشونت‌آمیز است.

از نظر هانتینگتون وقتی گروه‌های اجتماعی پای‌بند به اصول مشترک نباشند، میزان خشونت در عرصه اجتماعی و سیاسی بالا می‌رود. وجود خشونت بدون شک باعث «بی‌ثباتی سیاسی» می‌گردد. بنابراین توسعه سیاسی را باید بر مبنای معیارهای مستقل سیاسی و جهان‌شمولی تعریف کرد که به جوامع باستان و جوامع امروز قابل تعمیم باشد؛ به وجهی که از نظر تحلیلی، از پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی جدا باشد و بتواند ساز و کارهای انحطاط را نیز تعیین کند. اگر یک جامعه بخواهد به اجتماع سیاسی تبدیل شود و به توسعه سیاسی دست یابد، باید قدرت هر گروهی از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود. بر این اساس، آن دسته از نظام‌های سیاسی، توسعه‌یافته تلقی می‌شوند که نهادهای پایدار، جاافتاده، پیچیده، مستقل و منسجمی داشته باشند.^۱ کارکرد نهادهایی که قدرت را این‌گونه تعدیل می‌کنند و جهت می‌دهند، آن است که چیرگی یک نیروی اجتماعی با اشتراک نیروهای دیگر اجتماعی، سازگار شود. در یک جامعه ناهمگون و پیچیده، هیچ نیروی اجتماعی واحدی نمی‌تواند بر جامعه، فرمان براند و یک اجتماع سیاسی برپا سازد؛ مگر آنکه نهادهایی سیاسی را بیافریند که مستقل از نیروهای اجتماعی به وجود آورنده آن‌ها، بتوانند ادامه حیات دهند.^۲ درحقیقت، هانتینگتون، میراث سلف خود مانند رالف دهرندرف و ساموئل آیزنشتاد را به‌گونه‌ای وسیع‌تر و عمیق‌تر مبنای نظر قرار داده است. او فراتر از نظر آنان که نهادینه کردن تدریجی برخوردها را پیش‌شرط امر دموکراسی سیاسی، و توسعه سیاسی را مستلزم دگرگونی از طریق ساختارهای نهادی می‌دانستند، نهادینه کردن را معیار منحصر به فرد توسعه سیاسی دانست و تمامی نظریه خود را بر این مبنای بنا کرد.^۳ هرچه یک سازمان، یک پارچه‌تر و منسجم‌تر باشد، سطح نهادمندی آن نیز بالاتر است و هرچه یک سازمان، از هم گسیخته‌تر باشد، نهادمندی آن نیز کمتر است. نهادینگی، زمانی بروز می‌کند که سازمان‌های سیاسی یک جامعه، دارای درجه‌ای از پیوستگی و مورد ارجاع و قبول مردم و طبقات سیاسی باشند. یک

۱. هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: نشر علم، ۱۳۷۵)؛ ص ۴۵.

۲. همان؛ صص ۲۲-۱۹.

۳. بدیع، برتران، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳، چاپ سوم)؛ ص ۹۴.



سازمان کارآمد، دست کم باید در مورد مرزهای کارکردی و روش‌های از میان برداشتن کشمکش‌ها توافق داشته باشد.^۱

تعیین‌کننده‌ترین جنبه‌های نوسازی سیاسی را باید در سه مؤلفه بررسی کرد؛ عقلانیت، اقتدار سیاسی، تمایز کارکردی و ساختاری و رشد مشارکت سیاسی.^۲ با این بیان، نوسازی سیاسی به عقلانی شدن اقتدار و تمایز ساختارها یا همان نهادسازی و مشارکت سیاسی نیازمند است.^۳ نوسازی سیاسی، مستلزم معقول شدن اقتدار سیاسی است؛ یعنی شمار عمده‌ای از مراجع اقتدار سیاسی سنتی، مذهبی، خاندانی و قومی، جای خود را به مرجع اقتدار سیاسی واحد دنیوی و ملی بدهند. این سخن بدان معناست که حکومت، زاییده انسان است، نه طبیعت یا خداوند و یک جامعه به خوبی سامان گرفته، باید سرچشمه انسانی داشته و فرمان‌بری از قوانین موضوعه ناشی از این اقتدار، باید بر الزام‌های دیگر، چیرگی داشته باشد.^۴

دگرگونی در جامعه سنتی، غایب و تصوّرناپذیر است؛ زیرا انسان نمی‌تواند تصوّر وجود آن را در سر بپروراند. نوین‌شدگی زمانی آغاز می‌شود که انسان‌ها خودشان احساس توانایی کنند و این اندیشه را در سر بپروراند که می‌توانند طبیعت و جامعه را درک کنند و سپس به این نتیجه برسند که می‌توانند طبیعت و جامعه را برای دستیابی به مقاصدشان تحت نظارت بگیرند. از همه مهم‌تر، نوسازی به استعداد انسان در زمینه به کار بستن کنش عقلانی برای دگرگونی محیط مادی و اجتماعی‌اش نیاز دارد. نوسازی به معنای طرد نفوذ بازدارنده‌های خارجی بر انسان و آزادسازی پرومته‌وار انسان از قید نظارت خدایان، بخت و سرنوشت است.^۵

در حقیقت، عقلانیت اقتدار یکی از عناصر توسعه سیاسی است و منظور از عقلانیت، حاکم شدن عقل انسان بر مقدرات الهی است؛ یعنی انسان به مرحله‌ای از رشد عقلانی می‌رسد که دیگر از تقدیر الهی و نظر خالق خود، بی‌نیاز است. در این مرحله، انسان با عقل خود به فرمان‌های الهی مشروعیت می‌دهد و مشروعیت حکومت او نیز از ناحیه عقل اوست، نه از ناحیه کسی که او را آفریده است. یک انسان سنتی در جامعه‌ای که توسعه سیاسی در آن تحقق نیافته است، در حقیقت، انسانی منفعل در برابر قانون الهی و نظارت خدایی است. در مقابل، انسان مدرن در جامعه توسعه‌یافته، انسانی فعال و بی‌نیاز از خداوند تلقی می‌شود.^۶

نوسازی سیاسی به تمایز کارکردهای سیاسی نوین و رشد ساختارهای مختص این کارکردها، نیاز دارد. حوزه‌های صلاحیت‌های خاص حوزه فنی، نظامی، اداری و علمی باید از قلمرو سیاسی جدا و ارگان‌های مستقل و تخصصی با سلسله‌مراتب خاص، عهده‌دار وظایف سیاسی شوند. سلسله‌مراتب اداری باید هرچه

۱. هانتینگتون، همان؛ صص ۳۸-۴۰.

۲. همان؛ صص ۵۶ و ۱۳۹.

۳. همان؛ ص ۱۳۹.

۴. همان؛ ص ۵۶.

۵. همان؛ صص ۱۴۸-۱۴۷.

۶. همان؛ صص ۵۶ و ۱۴۸.

کامل‌تر، پیچیده‌تر و منضبط‌تر شود. سمت‌ها و قدرت‌ها باید هرچه بیشتر، بر پایه دستاورد و هرچه کمتر، بر اساس انتصاب واگذار شوند.^۱

نوسازی سیاسی به اشتراک هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی سراسر جامعه در امور سیاسی نیاز دارد. اشتراک گسترده مردم در سیاست در دولت‌های توتالیتر می‌تواند میزان نظارت حکومت بر مردم را افزایش دهد و برعکس، در دولت‌های دموکراتیک، درجه نظارت مردم را بر حکومت بالا ببرد. به هر روی، در همه دولت‌های نوین، شهروندان به طور مستقیم با حکومت روبه‌رو می‌شوند و تحت تأثیر امور حکومتی قرار می‌گیرند.^۲ بنا بر نکته‌های پیش گفته شده، اقتدار معقول، ساختار سیاسی تمایزیافته و اشتراک سیاسی فراگیر، جوامع سیاسی نوین و توسعه‌یافته را از جوامع سیاسی سنتی، متمایز می‌کند. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های نهادمندی سیاسی و نهایتاً توسعه‌یافتگی سیاسی، به زعم هانتینگتون، حزب سیاسی است که به علت فقدان یا ضعف این‌گونه نهادهای سیاسی میانجی در کشورهای در حال توسعه، دولت باید برای دربرگیری نیروهای اجتماعی نوگرا، دست به تأسیس چنین احزابی از بالا بزند و خلأ کانال‌های مشارکتی را پر نماید.

مناسبات نظام سیاسی پهلوی دوم با نیروها و احزاب سیاسی در دهه ۱۳۳۰

دهه ۳۰ برای شاه و دربار، دهه پرفراز و نشیبی بود. این دهه، تحت تأثیر یکی از اتفاقات مهم سال‌های قبل یعنی ملی شدن صنعت نفت بود که هم‌زمان با آن، اوج گرفتن احزابی چون حزب توده و نیز جبهه ملی به رهبری مصدق را در پی داشت. ملی شدن صنعت نفت، نقطه اوجی در تاریخ ایران بود که مردم تلاش می‌کردند تا دست آمریکا و انگلیس را از صنعت نفت کوتاه کنند. اما دلایلی وجود داشت که باعث شد این تلاش به نتیجه نرسد که در ادامه به برخی از این دلایل که در نهایت منجر به کودتای سال ۱۳۳۲ شد، پرداخته می‌شود؛ یکی از این موارد، درگیر شدن حزب توده و جبهه ملی بود. حزب توده، معتقد بود که جبهه ملی با گرایش‌های ملی‌گرایانه خود جریانی است مربوط به بورژوازی و ملاکین لیبرال که با اتکا بر سیاست آمریکا، بر سر تقسیم قدرت، با هیئت حاکمه و دستگاه سلطنت مبارزه می‌کند و این مبارزه جز سازش با هیئت حاکمه و شرکت دادن دولت آمریکا در غارت منابع ثروت کشور و استفاده از دستگاه دولتی علیه توده‌های مردم سرانجامی ندارد.^۳ بالأخره رهبری حزب توده به این نتیجه رسید که جبهه ملی، عامل استعمار است؛ جبهه ملی یک جریان دروغین رفورمیستی است که با شعارهای متقلبانانه خود درصدد منحرف ساختن توده‌های ملت از مبارزه صحیح و عمیق اجتماعی است. بدین ترتیب، در حالی که به علت غفلت و اشتباه کمیته مرکزی حزب توده ایران - که خود را پیشاهنگ مبارزات مردم ایران می‌دانست - جبهه ملی، زیر ضربات مزدوران انگلیس، پیشاپیش مبارزه ضداستعماری مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت حرکت کرد و از حمایت همه‌جانبه رهبران مذهبی مردم، از جمله آیت‌الله کاشانی، برخوردار شد و این در حالی بود که حزب توده در صف مخالف آنان قرار گرفت تا آن‌چنان که خود می‌گفت، وظیفه افشای

۱. همان؛ صص ۵۷ و ۱۸۰-۱۶۲.

۲. همان؛ ص ۵۷.

۳. مکی، حسین، خلع ید (کتاب سیا) (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)؛ ص ۱۲۶.



ماهیت استعماری و ضدانقلابی آن را ایفا کند.^۱ رهبری حزب توده ایران در ابتدا به علت نداشتن درکی صحیح و واقع‌بینانه از جامعه و فقدان قدرت پیش‌بینی و اعتقاد به اینکه آن حزب، وارث انحصاری آزادی‌خواهی در کشور است، مبارزه جبهه ملی با شرکت نفت جنوب را بی‌اهمیت تلقی نمود و با بی‌اعتقادی تمام به ثمربخش بودن چنین مبارزه‌ای، استیفای کامل حقوق ملت ایران از آن شرکت را موکول به تسخیر حکومت از سوی حزب توده ایران نموده بود.

حزب توده ایران بر این عقیده بود که اولین قدم در راه استیفای حقوق ملت از شرکت نفت، داشتن حکومتی است که در کام استعمار نباشد و از اردوگاه سوسیالیسم دفاع نماید و سپس با توان کافی، حق خود را از شرکت نفت بازستاند و لذا در روزنامه‌های علنی و مخفی حزب، سران جبهه ملی را مزدوران استعمار و عمال امپریالیسم می‌نامیدند. روش حزب توده، عامل مهمی در تأمین موفقیت کودتای ۲۸ مرداد بود؛ چرا که آن‌ها از سویی مصدق را تضعیف می‌کردند و از سوی دیگر با استفاده از بحران اقتصادی کشور، زمینه را برای به دست گرفتن قدرت در موقع مناسب فراهم می‌ساختند.^۲

در این شرایط، سیاست دولت مصدق با آزاد گذاشتن فعالیت حزب توده بر بزرگنمایی «خطر به قدرت رسیدن کمونیست‌ها» متمرکز شد تا بدین وسیله، حمایت جدی آمریکا را کسب نماید ولی با تغییر سیاست آمریکا در ایران، ترومن، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به فکر تدارک مقدمات سرنگونی مصدق افتاد تا بدین وسیله اولاً، ایران به سوی کمونیسم شوروی کشانده نشود و ثانیاً، دولتی ساختار سیاسی - اقتصادی را در ایران بر عهده گیرد که منافع نفت را مستقیماً به جیب کنسرسیوم کمپانی‌های نفتی آمریکایی سرازیر کند؛ آبدین‌سان، رهبران حزب توده برغم اعلامیه‌های آماده‌باش و دعوت مردم برای درهم شکستن کودتا، بهترین فرصت تاریخی را از دست دادند و یک قشر نیرومند انقلابی را در پوشش سازمان‌های مخفی خود خنثی کردند تا آن‌ها را به جلادهای رژیم کودتا بسپارند و خود به شوروی بگریزند^۴ و همین، زمینه را برای سرکوب بیشتر احزابی چون توده که خود در این دام گرفتار شده بود و البته جبهه ملی، فراهم کرد. جنبش مقاومت ملی نیز در این بین که از باقی‌مانده اعضای وفادار به جبهه ملی تشکیل شده و در آن زمان به عنوان جانشین غیررسمی جبهه ملی به حساب می‌آمد، توسط دولت سرکوب شد.^۵ تلاش‌های حکومت برای کنار گذاشتن طبقه متوسط نوین و طبقه کارگران صنعتی، عمدتاً باعث سرکوبی بیشتر باقی‌مانده جبهه ملی و حزب توده می‌شد. پس از کشف شبکه نظامی حزب توده، مقرهای حزب توده مانند تأسیسات چاپخانه روزنامه مردم، انبار بزرگ اسلحه و نیز سازمان جوانان، زنان و کارگران راه‌آهن حزب توده نیز منهدم شد.

۱. جوانشیر، م. ف.، تجربه ۲۸ مرداد (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹).

۲. اپستین، ادوارد جی.، قصه کودتا، ترجمه حسن راهنما (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷)؛ ص ۲۲۶.

۳. اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، ج ۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی و اصغر اندرودی (تهران: علمی، ۱۳۷۷)؛ ص ۱۰۶۷.

۴. نظری (غازیانی)، حسن، گماشتگی‌های بدفرجام (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶)؛ ص ۱۵۸.

۵. گازیوروسکی، مارک ج.، دیپلماسی ایران و آمریکا، ترجمه جمشید زنگنه (تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، چاپ اول)؛ ص ۲۰۲.

چنین اقدامی احزاب توده و جبهه ملی را ناتوان کرده و اثر سیاسی ایشان را به عنوان بازیگران صحنه سیاست در ایران، در بقیه دوران رژیم شاه، خنثی ساخت.^۱

شاه در دهه نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدرت خود را تثبیت کرد و رهبران کودتا را به مناصب کلیدی منصوب نمود؛ مثلاً سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر، سرلشگر بختیار فرماندار نظامی تهران، و سرهنگ هدایت رئیس ستاد ارتش شد.^۲ همچنین پشتیبانی سیاسی و مالی از این نوع، مایه تحکیم رژیم پس از کودتا شد.^۳ از آنجایی که مسئله حفظ قدرت به عنوان یک ضرورت اولیه و مهم، انگیزه اصلی شاه (اقتدار حاکم) شمرده می‌شد لذا وی درصدد ایجاد و تقویت سیستمی بود تا از آن طریق، وفاداری کامل به شخص او ترویج شود. هرچند شکل حکومت در دوران محمدرضاشاه (۱۳۵۷-۱۳۲۰) از نظر رسمی و قانونی، ساختار نظام سیاسی ناکافی داشت اما صرف تجزیه و تحلیل رسمی ساخت نظام سیاسی که منشأ آن قانون اساسی مشروطه بود، چهره واقعی قدرت را نشان نمی‌دهد.^۴ بنابراین باید مواردی مثل ساختار غیررسمی و به تبع آن، اعمال قدرت توسط گروه‌های غیررسمی بر این ساختارها را مد نظر قرار داد. هرچند شکل قانونی حکومت مبتنی بر تفکیک قوای سه‌گانه بود اما در عمل، قانون اساسی به ابزاری در دست شاه تبدیل شد. در عمل تفکیک میان اختیارات شاه و قوای مقننه، قضائیه و مجریه دشوار بود. همه تصمیمات مهم با فرمان شاه ابلاغ می‌گردید و در تمام جنبه‌های عمده سیاست‌گذاری، شاه، نقش محوری ایفا می‌کرد. کل نظام بر پایه نهادهایی بنا شده بود که همه در حول محور شخص شاه، متمرکز بود. نخست‌وزیران را انحصاراً شاه برمی‌گزید. مجلس برغم حقوق و اختیارات مصرح در قانون اساسی، فقط نقش نمایی داشت.^۵

همچنین شاه دست به یک سری نوسازی‌های اقتصادی - اجتماعی زد که در نتیجه آن، طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر یعنی حوزه سیاسی، نوسازی انجام دهد؛ و این ناتوانی، حلقه‌های پیوند دهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد؛ راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست؛ شکاف بین گروه‌های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهم‌تر از همه اینکه پل‌های ارتباطی اندکی را که در گذشته پیوند دهنده نهاد سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی به‌ویژه بازار و مراجع دینی بود، ویران ساخت.^۶

شاه در دهه ۱۳۳۰، بر بیشتر بخش‌های جامعه به‌ویژه طبقه روشنفکر و کارگر شهری کاملاً مسلط شده بود. استانداران، با استفاده از ژاندارمری و شهربانی به‌شدت بر انتخابات نظارت می‌کردند و بدین ترتیب، شاه عنان هر دو مجلس ملی و سنا را در دست داشت.^۷ در حرکت دیگری نیز ساواک رفته‌رفته شبکه‌های خود

۱. همان؛ ص ۳۴۰.

۲. آبراهامیان، یاروند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی (تهران: نشرنی، ۱۳۷۷)؛ ص ۵۱۵.

۳. گازیوروسکی، همان؛ ص ۲۰۹.

۴. همان؛ ص ۳۲۸.

۵. همانجا.

۶. آبراهامیان، همان؛ ص ۵۲۴.

۷. همان؛ ص ۵۱۶.



را گسترش داد؛ به واسطه وزارت کار، اتحادیه‌هایی ایجاد کرد و امکان یافت تا اشخاص را که به دانشگاه‌ها و ادارات و کارخانجات بزرگ دولتی وارد می‌شوند، به دقت بررسی و تفتیش کنند.^۱ شاه از حکومت نظامی دادگاه‌های نظامی و قانون سال ۱۳۱۰ بر ضد مرام اشتراکی سود جست تا نه تنها حزب توده بلکه جبهه ملی و دیگر احزاب مخالف را تار و مار کند؛^۲ مثلاً حزب ایران، ستون اصلی جبهه ملی را در سال ۱۳۳۶، به این دلیل که در ۱۰ سال پیش با جنبش کمونیستی ائتلاف کرده بود، منحل کرد.^۳ فعالیت‌های تمام احزاب سیاسی مردمی تا سال‌های ۴۰ محدود شده و مخفیانه انجام می‌گرفت؛ اگرچه آیت‌الله کاشانی و مصدق در برخی از جریانات از فعالیت خود دست‌بردار نبودند؛ مثلاً در کنسرسیوم هر دو مخالفت نمودند و بدین وسیله شاه تمام ابزاری که می‌شد به وسیله آن‌ها نوسازی سیاسی را انجام داد، از بین برد.

طبق گفته هانتینگتون یکی از الزامات اصلی نوسازی سیاسی، مشارکت سیاسی و وجود احزاب مستقل است اما شاه با منحل کردن احزاب نیمه‌مستقل مثل حزب توده، راه را بر روی مشارکت سیاسی بست و دست به اصلاحاتی از بالا برای جذب مردم زد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ احزاب متعددی از سوی رژیم شاه به صورت فرمایشی و دستوری به وجود آمدند. هدف شاه از تأسیس احزاب دولتی، ایجاد سازمان‌هایی بود که از طریق آن‌ها به رژیم کودتا مشروعیت داده و مخالفان را به موضعی انفعالی سوق دهد؛ علاوه بر این بتواند خود را در مقابل افکار عمومی دنیا هواخواه دموکراسی جلوه دهد.^۴ شاه برای اینکه نشان دهد ایران نیز مانند الگوی انگلیسی - آمریکایی، یک دموکراسی دو حزبی است، دستور ایجاد دو حزب را صادر کرد: «ملیون» به رهبری نخست‌وزیر وقت (منوچهر اقبال) که می‌خواست جایگزین جبهه ملی مصدق شود و حزب «مردم» که می‌کوشید در غیاب حزب توده، حزب مردمی‌تری باشد.^۵ اقبال که با افتخار، خود را نوکر شاه معرفی می‌کرد، رهبر حزب ملیون بود و علم، دوست دوران کودکی شاه و زمین‌دار بزرگ منطقه بیرجند، هدایت حزب مردم را عهده‌دار شد که این دو حزب به احزاب «بله قربان» و «چشم قربان» معروف شدند.^۶ قصد حکومت از تأسیس چنین احزابی، ضمن انعکاس دموکراسی نمایشی، در دست گرفتن نبض فعالیت‌های سیاسی جامعه و پرکردن خلأ ناشی از فقدان احزاب آزاد و مستقل بود. نظام احزاب دولتی، اعم از دوحزبی و تک‌حزبی، در دولت مطلقه پهلوی دوم، بیش از آنکه در جهت مشارکت سیاسی شهروندان و نقد و تعدیل نهاد قدرت سیاسی بوده باشد، ابزاری آمرانه با کارویژه‌های پنهان در تحکیم و تثبیت ساخت قدرت سیاسی مستقر بود.^۷ در ادامه، روابط این احزاب را با نهاد مجلس و هم‌چنین عملکرد آن‌ها را به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بررسی و ارزیابی توسعه و نهادمندی سیاسی به بحث می‌گذاریم:

۱. همان؛ ص ۵۱۷.

۲. همان؛ ص ۵۱۶.

۳. روزنامه اطلاعات، ش: ۱۰۲۳۶ (مورخ ۱۱ بهمن ۱۳۳۵).

۴. ازغندی، علیرضا، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، ج ۲ (تهران: سمت، ۱۳۷۹، چاپ اول)؛ ص ۸۶.

۵. همان؛ صص ۷۴-۸۶.

۶. آبراهامیان، همان؛ ص ۵۱۶.

۷. صارمی شهاب، اصغر، احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ اول)؛ ص ۸.



انسداد سیاسی و نهادسازی سیاسی از بالا

– مجلس نوزدهم و احزاب سیاسی دولتی

تاریخچه احزاب دولتی در ایران، مربوط به دوران حکومت مطلقه پهلوی دوم است. برخلاف ساخت مطلقه پهلوی اول که نظام حزبی در آن جایگاهی نداشت، فکر ایجاد احزاب دولتی یا به بیانی دقیق تر احزاب دستوری، در عصر پهلوی دوم به منظور ایفای کارویژه‌های خاصی به وجود آمد. احزاب دولتی با هدف رفع بحران‌های دولت با حمایت خود دولت به صورت فرمایشی و غیرمردمی به وجود می‌آیند. احزاب دولتی در ایران نیز که عمدتاً در دوران بعد از رضاخان فعالیت داشتند، به منظور رفع بحران‌های مشارکت، مشروعیت و ایجاد ثبات سیاسی تشکیل می‌شدند.^۱

دولتی که در زمان انتخابات مجلس نوزدهم در رأس قدرت بود، دولت حسین علاء بود. دولت حسین علاء بیشتر با نظر شاه، سازگار بود و البته نخست‌وزیری وابسته به بیگانگان نیز به شمار می‌رفت. در این دوره، استاد ماسونی لژهای ایران ضمن گسترش دایره نفوذ هم‌مسلمانان خود در مجلس و دولت و فراهم کردن زمینه تأسیس انواع و اقسام لژها و کلوپ‌های ماسونی آمریکایی و انگلیسی، وابستگی اقتصادی به غرب را نیز تشدید می‌کرد. تأسیس ۵۰۰ شرکت خارجی در ایران، افزایش واردات ایران از غرب و کاهش صادرات کشور و دنبال کردن سیاست اقتصادی درهای باز، ایران را به کانون تاخت و تاز شرکت‌های چندملیتی تبدیل نمود.

دولت حسین علاء اقدام به افزایش استقلال عمل حکومت نسبت به طبقه بالای سنتی کرد. به‌زودی طرفداران دولت در مجلس با دسته طرفداران زاهدی، بر سر موضوعاتی هم‌چون گزینش کمیته‌ها، مالیات بر ارث، و لایحه‌ای که زمین‌های بایر را زیر کنترل حکومت در می‌آورد، درگیر شدند. به همین دلیل، شاه تمام تلاش خود را برای تسلط بر مجلس نوزدهم در جهت کاهش نفوذ طبقه بالای سنتی انجام داد. این کار دقیقاً شبیه کاری بود که زاهدی در انتخابات دوره هجدهم مجلس برای ورود محافظه‌کاران به مجلس انجام داد. شاه نیز مجلس نوزدهم را آکنده از میانه‌روهایی کرد که اساساً کاندیداهای غیرسیاسی بوده و برای پشتیبانی از دولت امکان اتکاء به آن‌ها وجود داشت.^۲

فرمان انتخابات مجلس نوزدهم رسماً در تاریخ ۱۳۳۴/۸/۲۶ صادر شد. شاید نقطه جالب در این انتخابات، راه یافتن ۱۰۰ نفر از نمایندگان قبلی از مجموع ۱۳۶ نفر نماینده به مجلس بود و عده‌ای از نمایندگان نیز افراد جوانی بودند که به جای پدر یا اطرافیان وارد مجلس شده بودند و این به این معنی بود که بسیاری از لژهای نمایندگان بالای سنتی (از جمله تمامی گروه طرفدار زاهدی)، و نیز چند ملی‌گرا و پیشروهای مستقلی که باقی مانده بودند، به‌زور از ورود به مجلس محروم شدند. قابل پیش‌بینی بود که مجلس جدید که بیشتر اعضای آن مورد اعتماد شاه بودند و البته بعدها در دو حزب دولتی ملیون و مردم قرار گرفتند، به تصویب لایحه‌ای بپردازد که طبقه بالای سنتی با آن مخالف بود؛ یعنی تأیید دریافت وامی

۱. دارابی، علی، جریان‌شناسی سیاسی در ایران (تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، چاپ چهارم)؛ ص ۱۰۴.

۲. گازیوروسکی، همان؛ ص ۳۴۹.



کلان از بانک جهانی؛ و همچنین مجلس جدید تلاش‌های مجدد این طبقه را برای محدودسازی فعالیت سازمان برنامه، با مانع روبه‌رو ساخت.^۱

در سال ۱۳۳۵ سازمان سیا طرح و چارچوب تشکیلاتی یک سازمان جدید اطلاعاتی را به شاه داد و خود در تأسیس و سازمان دادن آن مشارکت کرد. این تشکیلات که به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور نامیده می‌شد، به‌زودی به نام مخفف آن یعنی ساواک شهرت یافت. مجلس شورای ملی در اسفند ماه سال ۱۳۳۵ تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را به تصویب رساند.

یکی دیگر از اقدامات غیرقانونی رژیم پهلوی که توسط دولت اقبال انجام شد، تغییر موادی از قانون اساسی با تشکیل کنگره واحد از ترکیب مجلس شورای ملی و مجلس سنا بود. کنگره واحد در تاریخ ۱۳۳۶/۲/۲۶ شش اصل قانون اساسی را به نفع دیکتاتوری تغییر داد. در مجلس دوره نوزدهم، فراکسیون پارلمانی حزب مردم که اعضای آن را نمایندگان عضو حزب تشکیل می‌دادند، اعلام موجودیت کرد. رهبری این فراکسیون پارلمانی بر عهده دکتر عمید بود و از طریق او دستورهای حزب و دبیرکل به اعضای فراکسیون منتقل می‌شد.^۲ همچنین اسدالله علم که به عنوان وزیر کشور دولت علاء برگزیده شده بود، در واقع سخنگوی شاه در هیئت دولت و مجری اوامر او در مجلس بود. زمانی که عزل سپهبد زاهدی از نخست‌وزیری اعلام شد، طرفداران زاهدی در مجلس شورای ملی اعتراض شدیدی به راه انداختند؛ برای نمونه، رضا افشار طی نطقی در مجلس گفت:

مطابق قانون اساسی، مورد انکار کسی نیست که عزل و نصب وزرا با اعلی‌حضرت همایونی است. ما باید در وقایع و حوادثی که در این کشور صورت می‌گیرد و در زندگانی سیاسی ما و مملکت ما مؤثر است، وارد باشیم. و کلامی خواهند بدانند علت رفتن سپهبد زاهدی برای چه بوده است.

درواقع شاه با سرکوبی جبهه ملی و حزب توده، ایجاد مجلس وابسته، و تأسیس ساواک توانست اوائل سال ۱۳۳۶ پایه‌های حکومت را مستحکم و برای تحقق این خواسته خود به دادن میزان محدودی از آزادی‌های سیاسی اقدام کرد. این آزادی سیاسی، محدود به آزادی چند تن از ملی‌گرایان مستقل و تنی چند از مردم‌فریبان در جهت تبلیغ برای حکومت می‌شد. وی در اقدام دوم، احزاب دولتی میلیون و مردم را تأسیس کرد که این تأسیس احزاب، بیشتر در جهت تأثیرگذاری بر انتخابات مجلس بیستم بود.^۳

– مجلس بیستم و احزاب دولتی

در آغاز سال ۱۳۳۹ و نزدیک به انتخابات مجلس شورای ملی مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران نمایان‌تر شد. با توجه به بحران‌های داخلی و پیامد پیروزی دموکرات‌ها در آمریکا به رهبری جان. اف. کندی و اعلام برنامه‌های وی مبنی بر لزوم اصلاحات در کشورهای متحد آن دولت، شاه که از وضعیت آینده سلطنت نگران بود، در سخنرانی روز پانزدهم خرداد خود به آزاد نبودن انتخابات دوره ۱۸ و ۱۹ اشاره کرد و گفت: «انتخابات آینده کاملاً آزاد خواهد بود.» بلافاصله بعد از این سخنان، اقبال در مصاحبه مطبوعاتی

۱. همان؛ ص ۳۴۹.

۲. لالوی، محمود، حزب مردم (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱)؛ ص ۲۲.

۳. همان؛ ص ۳۵۰.

اعلام کرد که طرفداران مصدق و اعضای حزب توده، حق نامزدی در انتخابات را نخواهند داشت^۱ و در عین حال تأکید کرد که: «انتخابات، حزبی خواهد بود». این به آن معنا بود که تنها نمایندگان دو حزب دولتی، اجازه راهیابی به مجلس را خواهند داشت. دولت به ساواک دستور داد که از هرگونه تبلیغات گروه‌های مخالف، جلوگیری نمایند. آنان حتی از سخنرانی دکتر علی امینی هم جلوگیری کردند و جلسه سخنرانی او را بر هم زدند.^۲

نخست‌وزیر برای منحرف کردن افکار عمومی در سخنرانی‌های خود وعده داد تا انتخابات را در موعد مقرر و فارغ از هرگونه مداخله برگزار کند. با آنکه دولت، گروه‌های مخالف را از شرکت در انتخابات منع کرد اما بسیاری از مخالفان به امید اینکه دولت از تصمیم خود منصرف شود، به صحنه سیاسی بازگشتند. جبهه ملی دوم توسط آیت‌الله طالقانی، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی، اللهیار صالح، مهدی بازرگان و ... تشکیل شد و شعار آزادی انتخابات و آزادی بیان را مطرح کرد. علی امینی که از سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشته بود، رهبری گروه منفردین را برعهده گرفت. مظفر بقایی و حسین مکی رهبران سابق جبهه ملی، «سازمان نظارت بر انتخابات» را احیاء کردند. این امیدها بی‌فایده بود؛ به‌گونه‌ای که ملاقات سران جبهه ملی با رحمت‌الله اتابکی وزیر کشور، جهت اجازه به آن‌ها برای شرکت در انتخابات هم بی‌نتیجه ماند. در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ وزارت کشور دستور شروع انتخابات را صادر کرد. انتخابات در سراسر کشور آغاز شد و دو حزب ملیون و مردم به رقابت با یکدیگر برای کسب کرسی‌ها پرداختند. بعد از برگزاری انتخابات، دولت اقبال بدون توجه به اعتراض‌ها نتیجه انتخابات را اعلام کرد. در این انتخابات یکطرفه، حزب ملیون حدود ۱۱۰ کرسی از ۲۰۰ کرسی را به خود اختصاص داد و بقیه نیز به حزب مردم و منفردین تعلق گرفت که سهم منفردین چند کرسی بیشتر نبود. در دو شهر کاشان و کرمان که به ترتیب، اللهیار صالح و مظفر بقایی نامزد شده بودند، اجازه برگزاری انتخابات داده نشد. البته حزب مردم تدابیری نیز برای پیروزی در انتخابات در پیش گرفت. از جمله تدابیر دیگری که حزب مردم برای پیروزی در انتخابات اندیشید، ائتلاف با منفردینی بود که وجهه اجتماعی بهتری نسبت به کاندیداهای حزبی داشتند. ساواک در گزارشی به این مطلب اشاره نمود: «اولیای حزب مردم تصمیم گرفته‌اند در تهران با منفردین مخالف حزب ملیون (بهبهانی، امینی، خلعتبری و درخشش) ائتلاف نمایند و مذاکراتی هم در این باره جریان دارد». در راستای همین تلاش‌ها مطبوعات حزبی از منفردین، با احترام یاد می‌کردند و نطق‌های انتخاباتی آن‌ها را - که معمولاً علیه حزب ملیون و دولت اقبال بود - در سطح وسیعی انتشار می‌دادند. علم دبیرکل حزب مردم نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی به این امر اشاره نمود و در جواب امینی که گفته بود: من به علم رأی خواهم داد، به خبرنگاران گفت: چون عضو حزب هستم، به کاندیدای حزبی رأی خواهم داد و از این جهت مادام که ائتلافی بین حزب مردم و منفردین صورت گرفته است، نمی‌توانم درباره آقای دکتر امینی تلافی کرده باشم. هم‌گامی با منفردین از چند جهت برای حزب مردم حائز اهمیت بود؛ اولاً، انجام رسالت حزب در جذب گروه‌ها و جمعیت‌های مستقل به حزب و هم‌سو کردن آن‌ها با سیاست‌های رژیم در قالب حزب مردم؛ ثانیاً،

۱. نجاتی، غلامرضا، تاریخ ۲۵ ساله ایران (تهران: رسا، ۱۳۸۶، چاپ هشتم)؛ ص ۱۳۴.

۲. مجله تهران مصور، ش: ۸۸۲، ۳۰ تیر ۱۳۳۹؛ ص ۱.



تقویت جبهه حزب مردم در مقابل حزب رقیب. از آنجایی که منفردین از وجهه مردم‌پذیرتری نسبت به کاندیداهای حزبی برخوردار بودند، این امر، اهمیت بیشتری می‌یافت. با برملا شدن دخالت دولت و ساواک در امر انتخابات، التهاب و هیجان جامعه را فراگرفت. انتخابات به حدی مفتضحانه بود که اعتراض اسدالله علم رهبر حزب مردم را نیز در پی داشت و او به خاطر بی‌نظمی‌ها در اخذ رأی و شمارش آراء، دولت را به باد انتقاد گرفت. امینی و بقایی علیه دولت اعلام جرم کردند و امینی در یک مصاحبه مطبوعاتی، انتخابات این دوره را ننگین‌ترین انتخابات ادوار مجلس خواند. آیت‌الله کاشانی که بعد از ۲۸ مرداد با فشار رژیم، خانه‌نشین شده بود، با صدور اعلامیه‌ای، امر انتخابات را غیرآزاد خواند و خواهان توقف و ابطال آن شد.^۱ عده‌ای از منفردین در خانه آیت‌الله بهبهانی گردهم آمده و از او خواستند با انتشار اعلامیه‌ای با انتخابات مخالفت کند. بهبهانی در تلگرافی به شاه با توجه به خواست و تقاضای عموم مردم، خواستار ابطال انتخابات شد.^۲ در شهریور ماه، معترضان دست به اعتصاب زدند و از شاه خواستند تا انتخابات را لغو کند؛ در پی این درخواست، بازاریان نیز در سراسر کشور اعتصاب کردند.

شاه که از طغیان افکار عمومی و تعطیلی بازار به وحشت افتاده بود، در یک کنفرانس مطبوعاتی در روز ۶ شهریور و در یک اقدام نمادین، از نحوه برگزاری انتخابات، ابراز نارضایتی کرد و از همه نمایندگان خواست تا به‌طور دسته‌جمعی استعفا دهند. یک روز بعد از این سخنان، اقبال که وضعیت کابینه را بسیار متزلزل دید، استعفا داد.^۳ بعد از سقوط کابینه، اعضای انجمن‌های فرعی انتخابات تهران استعفا کردند و جمال اخوی رئیس انجمن هم از مقام خود مستعفی شد. شاه با استعفای اقبال موافقت کرد و جعفر شریف‌امامی یکی از فن‌سالاران باتجربه برای تشکیل کابینه مأموریت یافت. هرچند دولت جدید با مشکلات زیادی دست به گریبان بود، اما انتخابات هم‌چنان مهم‌ترین دغدغه دولت به شمار می‌رفت.^۴ بعد از کودتای ۲۸ مرداد کارگردانان سیاسی به این نتیجه رسیدند که چهره‌ای دموکراتیک از خود نشان بدهند؛ از این‌رو در سال ۱۳۳۶، دو حزب «ملیون» با رهبری دکتر منوچهر اقبال و «مردم» به رهبری اسدالله علم تأسیس شد. محسن صدر (صدرالاشراف) رئیس مجلس سنا، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی و شریف امامی به حضور شاه رفته و درخواست ابطال انتخابات را مطرح کردند. نخست‌وزیر برای اینکه خود را تا حدی از فشارهای ناشی از انتخابات رها سازد و فضا را آرام‌تر کند، آن را به زمان دیگری موکول کرد و دستور داد کمیسیون مخصوص، به منظور رسیدگی به ایرادات موجود در قانون انتخابات تشکیل شود و درنهایت به ابطال انتخابات رأی دادند.^۵

شریف‌امامی اهل بازی‌های حزبی نبود و تمایلی هم به احزاب از جمله ملیون و مردم نداشت. از این‌رو وعده داد که انتخابات، آزاد و غیرحزبی خواهد بود. برای کاهش جار و جنجال‌ها و برای جلوگیری از سوءظن در امر انتخابات، با اشاره شاه، دکتر اقبال و اسدالله علم از رهبری حزب ملیون و مردم استعفا دادند و

۱. اطلاعات، ش: ۱۰۲۶۳ (مورخ ۱ مرداد ۱۳۳۹).

۲. کیهان، ش: ۵۱۴۶ (مورخ ۷ مرداد ۱۳۳۹).

۳. همان.

۴. شریف‌امامی، جعفر، خاطرات، به کوشش حبیب لاجوردی (تهران: سخن، ۱۳۸۰)، ص ۲۱۱.

۵. کیهان، ش: ۵۱۵۱ (مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۳۹).

به ترتیب دکتر احمد امامی و دکتر یحیی عدل جایگزین آن‌ها شدند. با وجود تدابیری که دولت به کار گرفت، پیش‌درآمد انتخابات در مرحله دوم هم چندان امیدبخش نبود و رهبران جبهه ملی در ۲۴ آذر با نخست‌وزیر ملاقات کردند و اعتراض‌شان را به گوش رئیس دولت رساندند اما هم‌چنان با پاسخی مشابه دولت قبلی روبه‌رو شدند؛ یعنی انتخابات در نهایت آزادی برگزار خواهد شد. در نوزدهم دی ماه ۱۳۳۹، شریف‌امامی دستور برگزاری انتخابات سراسری را صادر کرد. با شروع انتخابات، نظارت گسترده هیئت حاکمه بر صندوق‌ها آغاز شد. علوی‌مقدم (وزیر کشور) مأمور ویژه شاه برای نظارت بر انتخابات بود. حرف‌شنوی علوی‌مقدم از شاه و حضور ۷ ساله در ریاست شهربانی موجب شده بود تا او بیشتر با برگزاری انتخابات آشنایی داشته باشد و بهتر اوامر شاه را اجرا می‌کرد. با ادامه رویه غیرقانونی انتخابات، بار دیگر اعتراض‌ها و اعتصابات از سر گرفته شد. آیت‌الله کاشانی، با آنکه از بیماری رنج می‌برد، در برابر قانون‌شکنی سکوت نکرد و در مسجد پامنار برای مردم به سخنرانی پرداخت. او از اقدامات نسنجیده و غیرقانونی دولت انتقاد کرد و از مردم خواست با حضور گسترده در صحنه سیاسی اجازه ندهند افرادی مانند اقبال و علم به مجلس رفته و برای آنان تصمیم‌گیری کنند.

جبهه ملی مانند دوره‌های گذشته از شرکت در انتخابات محروم شد و تنها اللهیار صالح از حوزه کاشان موفق شد به مجلس راه یابد. این بار هم به علی امینی، عاقد قرارداد کنسرسیون، اجازه ورود به مجلس داده نشد اما جعفر بهبهانی و ارسلان خلعتبری که با امینی رابطه نزدیکی داشتند، از حوزه تهران انتخاب شدند. هنوز نمایندگان دربار و بعضی مقام‌های وابسته وارد مجلس نشده بودند که سر و صدا و جنجال‌ها از گوشه و کنار مملکت به‌خصوص در دانشگاه تهران به اوج خود رسید. کم‌کم اعتصاب‌ها به صحن دانشگاه کشیده شد و آرامش از دولت شریف‌امامی سلب گردید. در ۱۵ بهمن ۱۳۳۹، دانشجویان دانشگاه تهران و دانشسرای عالی به عنوان اعتراض، کلاس‌های درس را تعطیل کرده و به تظاهرات پرداختند. نیروهای نظامی با دانشجویان درگیر شدند و به ضرب و شتم آنان پرداختند و دانشگاه و دانشسرای عالی از سوی نظامیان اشغال شد و هر دو مرکز تا اطلاع ثانوی تعطیل شدند.^۱

در نوزدهم بهمن ماه انتخابات تهران و سراسر کشور پایان یافت. در تهران ۶ نفر از منفردین، ۵ نفر از ملیون و ۴ نفر از حزب مردم راهی مجلس شدند. در مجلس جدید اکثریت نمایندگان از زمینداران بزرگ بودند. با مشخص شدن نمایندگان، مجلس، روز دوم اسفند با حضور محمدرضا پهلوی گشایش یافت. حضور نمایندگان سرشناس منفردین برای دولت ددرساز شد. صالح برای اینکه در بین مردم و یارانش در جبهه ملی، متهم به تبانی با دولت نشود، می‌بایست از تربیون مجلس علیه هیئت حاکمه استفاده می‌کرد. بهبهانی، خلعتبری، رحمت‌الله مراغه‌ای و عبدالله گرجی نیز به سهم خود به انتقاد از دولت پرداختند. عبدالرحمن فرامری هم از وضع موجود انتقاد کرد و از بازداشت افرادی مانند بقایی که تنها تبلیغات انتخاباتی می‌کرد، ابراز تعجب نمود. شریف‌امامی از اقدامات خود دفاع کرد و گفت که دستجات سیاسی،

۱. اطلاعات، ش: ۱۰۴۲۷ (مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۳۹).

آزادی کامل داشته‌اند و اگر عده‌ای هم به جرم اخلال و برهم‌زدن نظم عمومی توقیف شده‌اند، آزادی‌خواه و مبارز سیاسی نبوده‌اند. اکنون در ایران بیش از هر جای دیگر، آزادی سیاسی وجود دارد!^۱

حزب مردم و حزب ملیون برای انتخابات هیئت رئیسه مجلس ائتلاف کردند. نواب رئیس و کارپردازان و منشی‌ها از دو حزب مردم و ملیون انتخاب شدند. از این پس تا مدتی، حزب مردم کمتر به صورت یک حزب اقلیت مخالف دولت، نقش بازی می‌کرد و سعی داشت روش ملایمی را در پیش گیرد چراکه شریف‌امامی و سپس امینی به هیچ حزبی وابسته نبودند. عدل در جلسه فراکسیون پارلمانی حزب مردم رسماً به نمایندگان آن حزب گفت که از این پس از طرح سؤالاتی که برای دولت شریف‌امامی ممکن است مشکلاتی به وجود آورد، در مجلس، خودداری کنند و سعی نمایند یک محیط مملو از حسن تفاهم بین دولت و نمایندگان حزب مردم برقرار باشد. در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، دولت شریف‌امامی استعفا داد و شاه، دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری تعیین و مأمور تشکیل کابینه کرد.

نتیجه

ساختار نظام سیاسی پهلوی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سمت انقباض و درنهایت انسداد سیاسی، حرکت کرد. منحل کردن احزابی مانند حزب توده و جبهه ملی و سرکوب نیروهای اسلام‌گرا، از مشخصات حکومت شخصی پهلوی دوم بود که فعالیت نهادهای واسط و مستقل مدنی را بر نمی‌تابید. از این رو حکومت محمدرضاشاه در میانه دهه ۱۳۳۰، برای رفع بحران ناشی از کاهش مشارکت سیاسی و نبودن نهادهای پاسخگو، دست به تأسیس احزاب سیاسی فرمایشی زد. بر این اساس، به شیوه‌ای آمرانه و فرایندی از بالا به پایین، دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد که رهبران این دو حزب از نزدیکان شاه و از اعضای دربار بودند و در روند انتخابات مجلس نوزدهم و بیستم ملی تأثیر بسزایی داشتند. از ابتدا که در انتخابات مجلس نوزدهم افراد مورد اعتماد دربار و شاه، وارد مجلس شدند و هم‌چنین در حین مجلس نوزدهم که این دو حزب تأسیس شدند، بیشتر نمایندگان مجلس به سمت این دو حزب گرایش پیدا کردند و در روند مصوبات مجلس نوزدهم از جمله تأسیس ساواک نقش اصلی ایفا نمودند. در انتخابات مجلس بیستم نیز بیشتر نمایندگان این مجلس از این دو حزب بودند و لویح و طرح‌هایی را تصویب کردند که عمدتاً در جهت منافع آمریکا و شاه بود. بدین ترتیب، احزاب دولتی شکل‌گرفته در این دوره همانند اسلاف خود نماینده خواسته‌های واقعی نیروها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی نبودند و ارتباط کارکردی، قانونمند و ارگانیکی با نهاد قانون‌گذاری (مجلس) نداشتند بلکه سازوکاری آمرانه بودند که در فقدان احزاب سیاسی مردمی، نماد دموکراسی صوری و در جهت تحکیم حاکمیت رژیم محمدرضاشاه ایفای نقش می‌کردند.

۱. مجله روشنفکر، سال ۸، ش: ۳۹۳، ۱۰ فروردین ۱۳۳۰؛ ص. ۵.

کتابنامه

- آبراهامیان، یراوند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی (تهران: نشرنی، ۱۳۷۷).
- اپستین، ادوارد جی.، *قصه کودتا*، ترجمه حسن راهنما (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷).
- ازغندی، علیرضا، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، ج ۲ (تهران: سمت، ۱۳۷۹، چاپ اول).
- بدیع، برتران، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیبزاده (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳، چاپ سوم).
- تبریزنیا، مجتبی، *علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران* (تهران: مرکز نشر بین‌المللی، ۱۳۷۱).
- جوانشیر، م. ف.، *تجربه ۲۸ مرداد* (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹).
- دارابی، علی، *جریان‌شناسی سیاسی در ایران* (تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، چاپ چهارم).
- شریفا/مامی، جعفر، *خاطرات*، به کوشش حبیب لاجوردی (تهران: سخن، ۱۳۸۰).
- صارمی شهاب، اصغر، *احزاب دولتی و نقش آن‌ها در تاریخ معاصر ایران* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ اول).
- گازیوروسکی، مارک ج.، *دیپلماسی ایران و آمریکا*، ترجمه جمشید زنگنه (تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، چاپ اول).
- لالوی، محمود، *حزب مردم* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱).
- مکی، حسین، *خلع ید (کتاب سیا)* (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰).
- نجاتی، غلامرضا، *تاریخ ۲۵ ساله ایران* (تهران: رسا، ۱۳۸۶، چاپ هشتم).
- نظری (غازبانی)، حسن، *گمناشتگی‌های بدفرجام* (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶).
- هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: نشر علم، ۱۳۷۵).
- اسناد و مطبوعات**
- اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران*، ج ۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مه‌دوی و اصغر اندرودی (تهران: علمی، ۱۳۷۷).

روزنامه *اطلاعات*، ش: ۱۰۲۳۶ (مورخ ۱۱ بهمن ۱۳۳۵).

_____، ش: ۱۰۲۶۳ (مورخ ۱ مرداد ۱۳۳۹).

_____، ش: ۱۰۴۲۷ (مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۳۹).

روزنامه *مهر ایران*، ش: ۱۱۴۵ (مورخ ۲ مرداد ۱۳۳۹).

_____، ش: ۱۱۷۰ (مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۳۹).

_____، ش: ۱۲۸۳ (مورخ ۱۳ بهمن ۱۳۳۹).

روزنامه *کیهان*، ش: ۵۱۴۶ (مورخ ۷ مرداد ۱۳۳۹).

_____، ش: ۵۱۵۱ (مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۳۹).

مجله *تهران مصور*، ش: ۸۸۲، ۳۰ تیر ۱۳۳۹؛ ص ۱.

مجله *روشنفکر*، سال ۸، ش: ۳۹۳، ۱۰ فروردین ۱۳۳۰؛ ص ۵.



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رتال جامع علوم انسانی